

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

تفکر طالبان

نویسنده: سید محمود ہاشمی

● تفکر طالبان

● نویسنده: سید محمود هاشمی

صفحه‌آرایی: علی جعفری

چاپ اول، سرطان ۱۴۰۱

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

- حق چاپ محفوظ است -

فهرست

فصل اول، تفکر دینی گروه طالبان.....	۷
تعریف خلافت.....	۲۵
تعداد اهل حل و عقد:.....	۲۷
قیام علیه خلیفه.....	۲۹
اهداف سیاسی رژیم خلافتی طالبان.....	۳۲
۱- فرار از مشکل رأی گیری عمومی.....	۳۲
۲- مشروعیت سرکوب شورشهای مردمی.....	۳۳
۳- نفی قانون اساسی:.....	۳۳
فصل دوم، اندیشه سیاسی طالبان.....	۳۷
۱- شعارهای بنیادین طالبان.....	۳۷
۲- مشروعیت نظام خلافت.....	۳۹
۳- راه های تصدی امامت.....	۳۹

- ٣-١- نظریه انتصاب..... ٤٥
- ٣-٢ نظریه انتخاب..... ٤٣
- تئوری تغلب..... ٤٦
- ٣-٤- ارزشیابی تئوری تغلب..... ٥٣
- ٤-١ قرآن و تیوری تغلب..... ٥٤
- ٤-٢ سنت و تئوری تغلب..... ٥٦
- ٤-٣ خلافت قهری و سیره خلفای راشدین..... ٥٨
- ٥- پیوند استبداد و خلافت قهری..... ٥٨
- ٦- طالبان و تئوری تغلب..... ٦٢
- ٧- راهکار شرعی و سیاسی حل بحران افغانستان..... ٦٥

بسمه تعالی

آن دسته از عملکرد و اقدامات عملی انسان‌ها که ریشه در اراده انسانی دارد، مبتنی بر باور و دریافت اعتقادی آن‌ها خواهد بود. این شاکله باطنی آدم‌ها است که رفتارها و کارکرد انسان را ماهیت می‌بخشد و نقش عملی و رفتارهای فردی و اجتماعی انسان را جهت می‌بخشد. تعلیم و تربیت در فرهنگ انسانی از آن جهت به عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر زندگی انسانی تلقی شده که بازخورد و خروجی زندگی آحاد جامعه را انسانی و مفید می‌سازد، از جمله رسالت پیامبران و مردان آسمانی و جانشینان شایسته‌شان، تربیت انسان در مسیر هدایت و خدمت‌رسانی به دیگر هم‌نوعان می‌باشد. اسلام که دین رأفت و رحمت است، نخستین بازخورد اجتماعی آن ایجاد و تامین رفاه و آسایش و برقراری پیوند اخوت، در جوامع انسانی است. در آموزه‌های دینی تامین عدالت اجتماعی و برقراری رابطه خدمت‌رسانی و تبعیت از اوامرو نواهی حکومت آرامش، سر لوحه رسالت حاکمیت دینی می‌باشد. حاکمیت دینی و حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلامی اگر مبتنی بر رأفت و رحمت اسلامی نباشد، پیداست که چنین حکومتی از مسیر دیانت به بی‌راهه رفته است. صاحبان اندیشه‌های خشونت‌گرا و قهار که

تفکرشان را منتسب به اسلام می‌پندارند، چنین تفکر با هویت و ماهیت اسلامی در ستیزاست. خشم و خشونت‌ی که در دو مرحله پیشین و پسین از سرنیزه امارت طالبانی در تمام زوایای پیدا و پنهان زندگی جامعه افغانستان ساری و جاری است هیچ نسبتی به دین اسلام ندارد، چه این که در فرهنگ دینی ما رابطه‌ی رعیت و حکومت رابطه‌ی خدمت و رأفت است نه چنگ و دندان تیز کردن برای تکه پاره کردن کسانی که مرتکب کمترین خطا و لغزش شده‌اند. رفتار ددمنشانه طالبان و ایجاد چتر سلطه و اختناق روی سقف زندگی مردم افغانستان که آن را مبتنی بر دریافت از آموزه‌های اسلامی می‌دانند از همان مقوله ایزاف عمیق در تفسیر دین و برداشت‌هایی از اسلام می‌باشد.

حضرت آیت‌الله سید محمود هاشمی‌ارزگانی در این وجیزه، مطلب عمیق و ارزشمندی را در نقد تفکر و اندیشه انحرافی طالبانی مورد کنکاش و بررسی قرار داده است، بنیاد شهید احمدشاه مسعود انتشار این مجموعه کم حجم، اما پر محتوا و عملی را یک ضرورت مبرم تشخیص داده، لذا اقدام به چاپ و انتشار آن نموده است.

فصل اول

تفکر دینی گروه طالبان

روز پنجشنبه (۱۳۷۵/۷/۵) هنگامی که برهان الدین ربانی رئیس جمهور افغانستان، کابل را به مقصد چاریکار ترک کرد، کاخ ریاست جمهوری کابل در کمتر از دو دهه، هفتمین رئیس جمهور خود را بدرود گفت.

در این برهه کوتاهی از زمان، چهره کشور بلازده افغانستان به قدری دگرگون شده که گویی قرن ها بر عمر آن گذشته است. هیچ کس و هیچ چیز در امان نمانده و به نوعی درگیر و دار حوادث همراه بوده است، حتی ریش مردان و روبند زنان که در یک زمان بر حسب خواست حکومت می بایست، مردان با ریش های تراشیده و زنان با دور انداختن چادر در انظار ظاهر شوند و در دیگر زمان، مردان از هر قشر و طبقه موظف می شوند که به اندازه یک قبضه ریش بگذارند و زنان جز با پوشیدن چادری و روبند حق ندارند، در اجتماع حاضر شوند.

آخرین حاکمیت از این سلسله را حاکمیت «گروه طالبان» تشکیل می دهد که هم اکنون بیش از نیمی خاک افغانستان به اضافه مرکز سیاسی آن کشور (کابل) را در اختیار دارند.

یکی از بارزترین ویژگی های طالبان داعیه دینی آنان است که ادعا دارند در افغانستان حکومتی که مبتنی بر اصول شریعت مقدس اسلامی باشد، برپا می دارند و در مسیر تحقق حکومت اسلامی و شریعت نبوی از هیچ کوششی دریغ نورزیده و کوچکترین مسامحه و مماشات را بر خود روا نمی دارند.

در این نوشتار کوتاه برآنیم، تا نگاهی هر چند اجمالی به تفکر دینی طالبان داشته باشیم و فرایند آن در ساختار مورد نظر طالبان را بررسی کنیم، در این بحث با تکیه بر سه منبع به کار داوری و بررسی خواهیم پرداخت:

۱- اظهارات پراکنده رهبران طالبان که در مصاحبه ها و اعلامیه ها ابراز داشته اند.

۲- گفته های افراد خبره و نزدیک به گروه طالبان.

۳- اقدامات عملی و موضع گیری های طالبان در مناطق تحت کنترل آن گروه.

روزنامه «الحیاه» جمال قاشقچی چاپ جده در تاریخ ۱۴ اذر ۱۳۷۴ در مصاحبه ای که با دو تن از رهبران طالبان و اعضای شورای عالی آن گروه داشته، مطلبی را درج کرده است که در بردارنده نقطه نظرهای جنبش طالبان در مسایل دینی و سیاسی است و ما چکیده آن را می آوریم:

۱- طالبان برای انتخاب خلیفه و رهبر آینده افغانستان

مجلسی متشکل از علما، وفضلا که اهل حل و عقد هستند، فراهم خواهند آورد:

۲- پس از اشغال کابل، برای اقامه حکومت اسلامی و تطبیق شریعت در سراسر مناطق افغانستان اقدام عملی و جدی صورت خواهد گرفت:

۳- پس از ورود به کابل زنان را از وظایف حکومت منع می کنند و تعلیم و تربیت را برای آنها متوقف خواهند ساخت:

۴- برای تحکیم امنیت، خلع سلاح عمومی را به اجرا می گذارند و تمام کمونیست هایی را که در نظام برهان الدین ربانی همکاری داشتند، از مسئولیت های شان طرد می کنند.

۵- در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد، چون انتخابات تقلید غیراسلامی است.

از جمله احزاب سیاسی پاکستان که شدیداً حامی و پشتیبان گروه طالبان می باشد «جمعیت علمای اسلام» است که رهبری کنونی آن را مولوی فضل الرحمن در دست دارد.

پوهنتون (دانشگاه) «منبع العلوم» در میران شاه ایالت سرحد پاکستان یکی از مراکز فرهنگی و تربیتی «جمعیت علمای اسلام» است، بسیاری از رهبران طالبان در همین پوهنتون تحصیل کرده اند. یکی از اساتید پوهنتون شخصی است، به نام دکتر شیر علی شاه که رشته حدیث و تفسیر را تدریس می کند و از جمله استادان گروه طالبان می باشد. وی در آوان جنبش طالبان در (قندهار) با نشر جزوه ای اهداف و

خط مشی این گروه را برای اولین بار عنوان کرد. این جزوه به نام «معلومات عن حركة طالبان في افغانستان» منتشر شده است. شیرعلی شاه در این جزوه پس از ستایش چهارده سال جهاد، رشادت و مقاومت ملت افغانستان در برابر تجاوز روس، رهبران مجاهدین را شدیداً سرزنش کرده و متهم به جنایت، فساد اخلاقی و بی کفایتی نموده است و می گوید: حیثیت جهاد ملت افغانستان را بر باد دادند و علی رغم تلاش کشورهای مسلمان و میثاق بستن در کنار کعبه، از جنگ و خون ریزی دست برنداشتند. وی در این زمینه از میان کشورهای اسلامی که در راه استقرار صلح در افغانستان کوشش کردند. نقش عربستان سعودی را برجسته می کند که بیشتر از همه در جهت وحدت و انسجام گروه‌های افغانستان کوشیده است:

" و قد بذلت الحكومات الاسلاميه اقصى جهودها في سبيل اصلاحهم و على راسها المملكة الرشيدة، المملكة العربية السعودية، حيث طلب خادم الحرمين الشريفين الملك فهد بن عبدالعزيز حفظ الله تعالى، جميع قادة الاحزاب المملكة الرشيدة و اجلسهم في رحاب الكعبة المشرفة و اقنعهم بما يوحد كلمتهم و يولف قلوبهم فحلف القادة على ذلك في جوار بيت الله الحرام ، و فرح المسلمون في العالم الاسلامي كله على هذا العمل الجليل و الجهد الجميل الا ان القادة لم يحترموا هذه العهود الوثيقه في اقدس البقاع و المساجد..."

"کشورهای اسلامی و در رأس همه، مملکت خردمند عربستان سعودی نهایت تلاش و کوشش را در راه اصلاح مجاهدین افغانستان به خرج دادند. خادم حرمین شریفین ملک فهد بن عبدالعزیز که خدایش حفظ کند، از همه سران مجاهدین دعوت به عمل آورد و آنان را در کنار کعبه مشرفه دور هم نشانید و آنان را به وحدت و هم دلی متقاعد ساخت و این رهبران در کنار در خانه سوگند یاد کردند که بر پیمان خویش ثابت اند، همه مسلمانان در دنیای اسلام از این کار بزرگ و کوشش پسندیده خوشنود گردیدند، لیکن سران احزاب با این میثاق مستحکم که در مقدس ترین مکان ها و مسجدها منعقد شده بود احترام نگذارند..."

"... وفي هذه الظروف المریه والوقائع المفجعه قام الغیورون من الطلبة الاسلامیه فی مدینه قندهار فی مطلع شهر ربیع الثانی ۱۴۱۵ هـ لمقاومه الملحدین و ذئاب الفسق و الجرائم فقمعوا فی مده قصیره مراکز هؤلاء و بسطوا الأمن و العدل فی مدینه قندهار و ضواحبها... و صفوه القول ان "حرکه طالبان" حرکه اسلامیة و ان اهدافها طاهره زکیه و یجب علی جمیع المسلمین فی العالم ان یساعدوا هذه الحرکه بکل ما فی وسعهم لتقوم دولة اسلامیة علی أرض مریة بدماء الشهداء البرره..."

در این روزگار تلخ و حوادث فجیع، تعدادی از دلیر مردان

طالبان علوم اسلامی در شهر قندهار در آغاز ماه ربیع ثانی ۱۴۱۵ ه در برابر ملحدان و گرگ صفتان فاسق و مجرم به پا خاستند و در مدت کوتاهی مراکز فاسقان را پرچیدند و بساط امنیت و عدالت را در شهر قندهار و اطراف آن گسترده کردند، چکیده سخن این که حرکت طالبان جنبش اسلامی و اهداف آن پاک و پیراسته است، بر همه مسلمانان است که با تمام توان از این جنبش حمایت کنند تا حکومت اسلامی را در سرزمینی که از خون ابرار شهیدان سیراب شده است پیاده کنند.

آن گاه وی اهداف طالبان را بدین گونه بیان کرده است:

- ۱- مذهب رسمی دولت افغانستان مذهب اسلام است.
- ۲- نظام دولت بر اساس شریعت اسلامی و به شیوه چهار خلیفه راشدین است.
- ۳- تقسیم مقامات دولت اسلامی در میان احزاب به طور مساوی.
- ۴- قطع ریشه تمامی تعصب‌های قومی، زبانی و انسیجام تمامی ملت افغانستان بر مبنای "انما المومنون اخوه"
- ۵- تأمین امنیت جان و مال غیر مسلمانان ساکن در افغانستان.
- ۶- برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای غیر اسلامی بر اساس اصول شرعی
- ۷- تأکید و اهتمام مضاعف دولت بر رعایت حجاب شرعی.
- ۸- جلوگیری از اعمال ویرانگر اخلاق و مواد مخدر و مسکرات و تحریم عکس و تصاویر.

- ۹- استحکام هیئت امر به معروف و نهی از منکر.
 - ۱۰- برتری و حاکمیت محکمه احتساب وزارت اطلاعات و امنیت "خاد سابق" بر دیگر دوایر دولتی.
 - ۱۱- تدریس مدارس ابتدایی و متوسط به زبان محلی و تدریس مراحل عالییه در مدارس به زبان عربی که زبان قرآن و سنت است.
 - ۱۲- قضاوت تمامی قضات در پرتو قرآن و سنت.
 - ۱۳- واگذاری منصب قضاوت به افراد با ایمان و متدین.
 - ۱۴- عزل کارمندان رشوه خوار و کیفر دادن مناسب حال.
 - ۱۵- واگذاری منصب ها بر اساس صلاحیت افراد در علوم شرعی.
 - ۱۶- ترویج علوم اسلامی در مدارس و دانشکده ها و تدریس علوم روز به شیوه ای که جوانان مسلمان مرعوب کفار نگردند، بلکه عظمت اسلام و قرآن در دل آنان جای گیرند و هریک مبلغ الله و مجاهدین فی سبیل الله تربیت شوند.
- شیرعلی شاه امور دیگری را نیز جزء اهداف گروه طالبان بر شمرده است، که ما از ذکر آن صرف نظرمی کنیم چون ارتباط چندانی به دیدگاه دینی و مذهبی ایشان ندارند.
- اقدامات عملی گروه طالبان در مناطق تحت کنترل خویش صحت گفتار این استاد پاکستانی و گزارش روزنامه «الاحیات» را در کلیات تایید می کند، زیرا طالبان هر چند تا کنون در جزییات حکومت مورد نظر خود ابراز نظر نکرده اند و در عمل نیز راه طی ناشدهی دراز در پیش دارند، ولی آنچه را

تا کنون انجام داده اند و نام اجرایی شریعت اسلامی بر آن ها نهاده اند. اولاً هیچ نشانی از پیمودن راه عدالت اجتماعی ندارند و ثانیاً صرفاً ترسیم چهره خشن از اسلام است، این امور عبارت اند از:

۱- تعیین خلیفه و امیرالمومنین و بیعت گرفتن از افرادی به نام اهل حل و عقد.

۲- قطع اعضا و جوارح و قتل و ضرب افرادی تحت عنوان اجرای حدود و قصاص اسلامی.

۳- اجبار زنان و دختران به خانه نشینی و ترک تحصیل و تعلیم.

۴- بستن سینماها و تعطیل برنامه های تلویزیون.

۵- تبدیل نام وزارت اطلاعات و امنیت (خاد سابق) به وزارت احتساب.

۶- تحریم عکس و هرگونه تصویربرداری.

پرسشی که در این زمینه وجود دارد و پیش از داوری درباره گام های عملی طالبان لازم است به آن پاسخ داده شود، این است که بین این استاد پاکستانی و طلاب افغانستان چه رابطه ای وجود دارد؟ محض رابطه استاد و شاگردی در حوزه تفسیر قرآن و حدیث است و بس و نام برده از روی حس همدردی و درد دینی از طالبان اعلام حمایت کرده و در تدوین اهداف و ترسیم خط مشی این گروه شرکت جسته و مسلمانان را به همکاری با ایشان فرا خوانده است؟ و یا قضیه پیچیده تر از آن است و آن این که مغز متفکر طالبان چه در بعد دینی و

چه در ابعاد دیگر در خارج از مرزهای افغانستان قرار دارد و گروه طالبان اجرا کننده خواست کسانی است که در پشت پرده قرار دارند که اگر چنین است آنها کیانند و چه می اندیشند؟

و حوادث و تحولات نظامی اخیر در افغانستان که به تصرف کابل از سوی گروه طالبان انجامید، و نیز موضع گیری کشورهای منطقه و دولت های استعماری تا حد زیادی پرده از سیمای حقایق برگرفت و نشان داد که چه کسانی در پشت سر گروه طالبان چهره در نقاب فرو برده و نقشه های استکباری خویش را توسط این گروه به منصفه ظهور می رسانند. ملت افغانستان و دیگر جهانیان به خوبی آگاه شدند که گروه طالبان با برنامه ریزی و سیاست آمریکایی و کمک های لوجستیکی دولت و سازمان اطلاعات پاکستان در افغانستان عمل می کنند، ولی یک ضلع از مثلث شومی که تار و پود موجودیت سیاسی، نظامی و دینی گروه طالبان را شکل می دهد، تاکنون چنان که بایسته است روشن نشده و آن نگرش دینی و آبشخور فکری این گروه است که ریشه در ساخته و پرداخته های شیخ نجدی دارد.

سخنان بی نظیر بوتو در سفرش به انگلستان و در مصاحبه با شبکه تلویزیون بی بی سی یکی از اظهارات کلیدی در این زمینه است. بوتو در جواب این سؤال که پاکستان از گروه طالبان حمایت نظامی می کند، چنین پاسخ داد:

این موضوع تا حد زیادی حقیقت دارد، ولی غیر عادلانه است، زیرا علاوه بر پاکستان، انگلیس، آمریکا و عربستان

سعودی مدارس طالبان را تأسیس کرده اند و آن‌ها را تربیت نمودند»، «فرد هالیدی» در کتاب خود «عربستان بی سلاطین» می‌گوید:

«در واقع می‌توان گفت که سعودی ضد انقلابی ترین رژیم منطقه است که چه از نظر اقتصادی و چه سیاسی و پاره‌ای موارد نظامی، توانسته است علیه مصالح کلی جهان عرب و اسلام قدم بردارد... هر ندای ترقی خواهانه و انقلابی که در منطقه برخیزد، سعودی آماده خاموش کردن مستقیم یا غیر مستقیم است... هنوز و هنوز تلاش آمریکا بر این است که توسط این رژیم منحوس تسلط خود را بر جهان اسلام عمیق تر و گسترده گرداند، تا همگی مسلمانان زیر چتر آمریکا بروند».

مذهب و اسلام دولتی در عربستان سعودی نمونه بارز از اسلام آمریکایی و انگلیسی است، رژیمی که با تظاهر و ریا کاری، پوسته اسلام را وارونه برتن کرده، ولی با روح زندگی بخش و بالنده و ضد استعماری اسلام از ریشه بیگانه است. از این سبب یکی از ابزارهای کارآمد برای کارگزاران کاخ سفید در مقابله و تخریب بنیان‌های فکری جنبش‌های رهایی بخش اسلامی به شمار می‌رود، چه این که باور دارند، اسلام رسمی آل سعود می‌تواند، حافظ منافع نامشروع آنان در جوامع اسلامی باشد.

با فروپاشی رژیم مارکسیستی در کشور شورواها و موقعیت

ممتاز کشور افغانستان به عنوان کشور پیروز در جنگ با تجاوزگران روس، انتظار آن می رفت که نوع حاکمیت در افغانستان بر ساختار سیاسی دیگر کشورهای همجوار و تازه استقلال یافته آسیای میانه تأثیر بگذارد، این تأثیرگذاری امر بسیار طبیعی بود و زمینه های روانی، اجتماعی در آن کشورها برای تأثیرپذیری از افغانستان بسیار فراهم بود، چون آزادی خود را مرهون جهاد، رشادت و شهادت دلاور مردان مسلمان افغانستانی می دانند که اگر چنین امری به واقعیت می پیوست، و در کشورهای آسیای میانه دولتهای اسلامی استقرار می یافت به ضمیمه کشور جمهوری اسلامی ایران، مجموعه ای از کشورهای اسلامی با حاکمیت های همسو و ماهیت ضد استکباری می توانستند، قدرت بزرگ سیاسی نظامی را از قفقاز تا دریای عمان و تا مرز چین ایجاد کنند و با در دست گرفتن شاهرگ حیاتی غرب در برابر توسعه طلبی های آمریکا و صهیونیسم جهانی بایستند و از سوی دیگر حامی رستاخیز اسلامی در سراسر دنیای استضعاف قرار گیرند.

انقلاب پیروز افغانستان در چشم انداز غرب سیل بنیاد براندازی بود که پس از شکستن مارکسیسم تمام موجودیت و هیمنه امپریالیسم و صهیونیسم جهانی را در معرض خطر جدی قرار داده بود و بسیار طبیعی بود که رژیم های وابسته و به ظاهر مسلمان منطقه نیز وحشت کنند، اگر نهضت اخوان المسلمین در زیر چکمه آمریکا، اسرائیل و حکام مزدور عرب سرکوب شده بود، این بار «اعراب الافغان» چریک های کار آزموده و فدایی

اسلام با الهام از تعالیم حسن البناء، سید قطب، مودودی و امام خمینی می رفتند، تا قصاص سال ها ظلم و ستمگری را از رژیم های مزدور عرب و اربابان غربی آنها بگیرند، بدین سان مسخ هویت دینی از اسلام ناب محمدی انقلاب افغانستان محدود به قلمرو جغرافیایی خاک افغانستان نمی گردید که بسیار بزرگتر از آن بود، به بزرگی اسلام و استضعاف.

پس باید چاره ای جستجو می کردند، نه تنها آمریکا بلکه انگلیس، کشورهای مزدور عرب و در رأس آن ها امپراطوری نفتی آل سعود و عوامل «سیا» و «موساد» در سازمان اطلاعات ارتش پاکستان و دیگر مقام های کلیدی آن کشور همگی دست در دست یکدیگر دادند، تا انقلاب اسلامی افغانستان را از آرمان ها و اهداف جهان وطنی و اسلامیسم آن جدا کنند و جز پوسته و قشری از آن بر جای نگذارند. آن هم بدان جهت که اگر پوسته و مغز را با هم بردارند، ملت افغانستان متوجه می شوند و در برابر آنها خواهند ایستاد؛ پس باید نام اسلام محفوظ بماند، ولی زمام انقلاب به کسانی سپرده شود که بتوانند با جهان خواران استعمارگر و سلطه طلب در یک مرتع بچرند و یوغ بندگی آمریکا را برای خود ننگ و عار ندانند.

در سال های آخر اشغال نظامی افغانستان هنگامی که سران کاخ سفید توسط عوامل جاسوسی خود در کشور شوروی سابق، آگاهی یافتند که روس ها در افغانستان مغلوب واقع شده اند و دیگر نمی توانند تاب بیاورند و می خواهند از افغانستان خارج شوند، فرآیند منطقه یی و جهانی پیروزی

مجاهدان افغانی، که پیشتر از آنها یاد کردیم، همچون کابوسی در برابر رویاهای سلطه جویانه آمریکا ظاهر شد. از این رو، همگام با حاکمان سعودی و شیوخ وهابی هسته های تربیتی، فکری را در کشوری که تحت نفوذ آمریکا و در همسایگی افغانستان بود، به وجود آوردند، فرزند نامشروع این طرح شوم، پدید آمدن گروهی به نام طالبان در صحنه نظامی و سیاسی افغانستان بود، گروهی که با پول و اندیشه وهابیت، طرح و برنامه ریزی سازمان جاسوسی «سیا» و خدمات نظامی دولت پاکستان پا گرفت و بی رحمانه بر آرزوها و آرمان های شهیدان و ملت مظلوم افغانستان یورش برد.

وابستگی فکری گروه طالبان به فرقه ضد اسلامی وهابیت جای تأمل و تردید ندارد، ولی چون برخی از افراد در این زمینه تردید دارند، و چنین استدلال می کنند که مسلمانان سنی افغانستان پیرو مذهب فقه حنفی هستند و طالبان نیز خود را از همین مردم و بالطبع پیرو فقه حنفی می دانند.

از طرف دیگر به گواهی تاریخ و اعتراف همه دانشمندان اسلامی، مذهب حنفی مذهب عقل گرا، آزاداندیش و استدلالی است و به قول اقبال لاهوری: از لحاظ اصل خود آزادی مطلق دارد و از هر مذهب فقهی دیگر قابلیت نوآوری آن بیشتر است. (۱)

رشید رضا در تفسیر المنار، ابوحنیفه را یکی از کسانی می داند که در زمان خود طرفدار اندیشه ای بوده است که در عرف امروز به روح دموکراسی تعبیر می شود. (۲) با این وجود چگونه

ممکن است پیروان این مذهب در مسایل فقهی، سیاسی و اجتماعی تابع دیدگاه «احمد بن حنبل» که به جمود و قشری گری مشهور است، قرار بگیرد، آن هم فقه حنبلی که از دید ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب تفسیر و ترویج شود.

اقبال لاهوری با این که تحت تأثیر شعارهای اسلامی و یکتاپرستی محمد بن عبد الوهاب و متأسفانه غافل از نیت و اهداف ضد توحیدی وهابیت، از جنبش وهابیت تمجید به عمل آورده است، در عین حال خود را مجبور می داند که به یک واقعیت اعتراف کند و بگوید:

«ولی این را نیز باید بگویم که این نهضت (وهابیت) نیز در باطن خود جنبه محافظه کارانه دارد. در عین آن که علم طغیان را بر ضد خاقیت مذاهب برداشته و به شدت از حق قضاوت شخصی دفاع می کند، طرز نگرش آن نسبت به گذشته کاملاً غیر نقادانه است.»

نتیجه ای که از این استدلال به دست می آید، آن است که تفکر فقهی و مذهبی طالبان نمی تواند هم سوبا وهابیت باشد. برای زدودن این نوع تردیدها که با مسأله کاملاً از دریاچه مذهب فقهی و تنافی دو دیدگاه حنفی و حنبلی نگرسته و جوانب دیگر قضیه را نادیده گرفته است، ناگزیریم شواهد دیگری را ارائه کنیم تا در پرتو آن سمت و سوی بینش طالبان بیشتر از پیش آشکار شود. نخست نظری به سیمای مذهب حاکم بر عربستان می افکنیم و سپس عملکرد گروه طالبان را

در مقایسه با آن ارزیابی می‌کنیم، تا نقاط تشابه و اشتراک آن دورا به وضوح مشاهده کنیم. در این خصوص «فرد هالیدی» می‌نویسد:

«در عربستان بیش از هر نقطه دیگر جهان، مذهب برای ارباب و خفقان مردم مورد سوء استفاده قرار گرفته است. عقاید مذهبی هنوز در بین مردم ریشه عمیق دارد و دولت وهابی از این اصل برای استحکام پایه های رژیم خود در کشور نهایت بهره برداری را نموده است. اصولاً مذهب یکی از پایه های سیاست دولت سعودی است و در تمام امور به عنوان سرلوحه است. نفوذ مذهب در عربستان در جنبه های مختلف زندگی تظاهر کرده است، پلیس مذهبی مردم را به اطاعت از مقررات مذهبی از جمله مراسم نماز و انزوای زنان مجبور میکند، و حتی زندانیان سیاسی اجباراً بایستی نماز بگذارند، به تلاوت قرآن بپردازند و ساعات زیادی از اوقات افراد در مدت روز بایستی صرف انجام مراسم مذهبی گردد. عربستان سعودی خود را مدافع اسلام می‌داند و کلیه مخالفان سیاسی را دشمن خدا می‌خواند و مورد حمله قرار می‌دهد.

با سوء استفاده از مذهب و سیاست خارجی، سعودی توانسته است، قبایل را زیر سلطه‌ی در آورد که نقش مداخله خارجی در آن بسیار برجسته است. از اوان سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ به کمک

ابزار و وسایل امریکایی و سوء استفاده از مذهب در جهت تسلط یافتن بر توده های ناآگاه، حکومت توانسته است، مردم را در یک حالت انزوای خاص قرار دهد...

حکومت دست نشانده عربستان سعودی ماهیتش در اعماق فشارهای سیاسی توأم با دیکتاتوری به کمک شیوه های ارباب پیشرفته ترین روش های شکنجه است... دستگاه حکومتی دارای آن چنان شیوه فشاریست که هرگونه مخالفتی محکوم به سرکوبی است، برای جلوگیری از هرگونه حادثه، تشکیل اتحادیه و احزاب در این کشور ممنوع و انتخابات مفهومی ندارد، روی هم رفته اصول حکومت سعودی برپایه انهدام هرگونه حکومت مخالف با رژیم است، موقعیت عربستان سعودی در منطقه خاورمیانه حساس و درست در جهت حفظ منافع مطلق آمریکامی باشد...».

استراتژی عملی طالبان در افغانستان تا به اکنون نسخه دیگر از همان روشی است که درباره حکام سعودی گفتیم، استفاده از مذهب برای ارباب، وحشت، خفقان و سرکوب مردم، ترسیم چهره زشت و خشن از اسلام و فرهنگ دینی، به گونه ای که هر نوع آزادی فردی و اجتماعی را در مناطق تحت کنترل خود از جمله «کابل» سلب کرده و مردان را با زور و سرنیزه وادار می کنند که پنج بار در شب و روز در مسجد حاضر شوند و نماز بگذارند. بی خبر از آن که خم و راست شدن اجباری

کاملاً با روح عبادت و پرستش اسلامی بیگانه است، عبادت و پرستش باید برخاسته از عشق و جذبۀ درونی انسان‌ها در پرتو درک و معرفت صحیح از خود، جهان و آفریدگار هستی باشد. اجبار مردم به حضور در مساجد و صفوف نماز نه تنها کاری از پیش نمی‌برد که شخص را با اصل شریعت و نماز و تعالیم دینی دشمن می‌کند. شاید این خود یکی از اهداف برنامه ریزان پشت پرده باشد که می‌خواهند از طریق این گروه، هیولایی از دین و مذهب به نمایش بگذارند.

افراد مسلح گروه طالبان در این روزها آشکارا زنان مسلمان را در معابر عمومی مورد هتک و ضرب و جرح قرار می‌دهند، بدون هیچ محاکمه و تشخیص جرم، عرض و حیثیت نوامیس مسلمانان را لگدمال می‌کنند، با این که بر هر فردی که کمترین آگاهی از تعالیم اسلامی داشته باشد، مخفی و پوشیده نیست که حتی سخن گفتن درشت و عتاب آمیز با مجرم روانیست، گناهکاران باید بر حسب قوانین کیفری مدون و معین با تشخیص مراجع ذی صلاح قضایی، مجازات شوند و تعدی و زیاده روی از کیفر معین خود، جرم محسوب می‌شود و کیفر قانونی دارد ملت مسلمان افغانستان از اسلام و مذهب بیگانه نبوده اند که اینک گروه طالبان می‌خواهند ایشان را با اسلام و فرهنگ دینی آشنا کنند، غیرت و حمیت ناموسی و تعصب دینی مردم افغانستان در میان تمامی کشورها و ملت‌های اسلامی بی نظیر یا کم نظیر است.

آری، قبول داریم که این مردم با اسلام آل سعود و مذهب

وهابیت سرسازش نداشته و نخواهند داشت و این چیزی است که طالبان از مردم افغانستان می خواهند، شاید و بلکه ایقینا بر همین اساس است که استاد پاکستانی گروه طالبان دکتر شیرعلی شاه، در گفتاری که در آغاز از او نقل کردیم، پس از دعا برای طول عمر شاه فهد، فتوای الحاد و فسق همه مجاهدان و سران احزاب جهادی را صادر می کند و دستور جهاد علیه آنان می دهد. تنها فرقه ای که غیر از خود، دیگر مذاهب اسلامی و پیروان آنها را مشرک و ملحد قلمداد می کند وهابیت است و این خود نشانه روشنی است بر تفکروهایی گروه طالبان و آموزگاران و معلمان آنان.

قتل بدون محاکمه و زندانی کردن صدها نفر به عنوان طرفداران حکومت برهان الدین ربانی و پیشینه خلقی و پرچمی بودن آنان در راستای سیاست ایجاد رعب و وحشت طالبان، باید ارزیابی گردد و نیز اجرای به اصطلاح حدود و قصاص از سوی آنان. اگر نگوییم که قتل نجیب برای جلوگیری از افشاء اسراری بود که تنها نجیب از آنها اطلاع داشت، اسراری چون (همکاری اعضاء خلق و پرچم با گروه طالبان و داشتن سمت های کلیدی در این گروه).

یکی دیگر از نمونه های بینش وهابی گروه طالبان که به تقلید از عملکردهای آغازین جنبش وهابیت صورت گرفته و به دروغ پیروی از سنت خلفاء راشدین نامیده اند، تعیین امیر المؤمنین است. کاری که با توجه به نیت آتی گروه طالبان از انجام این عمل، سنگ بنای تصورات او رویاهای طالبان

شمرده می شود. از این سبب اندکی درنگ لازم است تا همچون تعریف خلافت، روش تعیین خلیفه، شرایط و اوصاف خلیفه، حدود و اختیارات خلیفه را در نگاه اهل سنت و جماعت جستجو کنیم، تا در پرتو آن و شواهد دیگر بتوانیم، تصویری از سیمای حاکمیت دینی مورد نظر طالبان به دست آوریم و اهدافی را که گروه طالبان در پوشش این عنوان مذهبی تاریخی دنبال می کنند، بشناسیم.

تعریف خلافت

علاء الدین علی بن محمد قوشچی سمرقندی (= ملا علی قوشچی ۱۴۰۳-۱۴۷۴ م) در شرح تجرید می گوید:
«الامامة رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا خلافة عن النبي ص».

«امامت، ریاست عام و فراگیر به جانشینی از پیامبر است که تمامی کارهای دنیوی و اخروی را تحت پوشش می گیرد».

در این تعریف به دو نکته اشاره شده است:

۱- جایگاه دینی و فرهنگی خلافت و این که خلافت همان تداوم خط رسالت است و خلیفه عهده دار بخشی از شؤون راه پیامبر است.

۲- حدود مسئولیت خلیفه که دو چیز است، اول هر آن چه در دایره امور زندگی دنیوی مسلمانان قرار می گیرد، بدون هیچ قید و حصری، دوم، آنچه مربوط به امور دینی

مسلمانان می شود، مانند اقامه فرایض: (نماز، روزه، حج، زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و...) قصاص، حدود، صلح، جنگ و...

عبدالرحمن ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ ق) در این زمینه می

نویسد:

« باید دانست که کلیه مناصب شرعی و دینی، مانند نماز (پیش نمازی)، فتوا، قضاوت، جهاد و محتسبی در زیر عنوان امامت بزرگ یا خلافت مندرج است، چنان که گویی خلافت به منزله دستگاه رهبری بزرگ و ریشه جامع و کامل است. از این رو خلافت و تصرفات آن به طور عموم ناظر بر همه احوال دینی و دنیوی ملت اسلام است و اجرای احکام شرع درباره امور این جهان و آن جهان مردم می باشد».

بدین ترتیب معلوم می شود که خلیفه سکان دار کشتی دین و دنیای امت است که می تواند همگی را غرق کند و یا سالم به ساحل نجات هدایت نماید. اما این که چه شخصیتی می تواند در این جایگاه رفیع قرار گیرد و راه رسیدن به خلافت چیست، باز هم نظر پاره ای از فقها و مفسران اهل سنت را در این زمینه نقل می کنیم.

راه رسیدن به خلافت، ابوالحسن علی بن محمد ماوردی

متوفای (۴۵۰ ق) در الأحکام السلطانیة» می نویسد:

«الأمامة تنعقد من وجهین احدهما باختيار أهل

العقد والحل والثانی بعهد الامام من قبل».

«امامت به یکی از دو راه منعقد می گردد، انتخاب اهل حل و عقد و تعیین امام قبلی». (۱) قاضی ابویعلی عین همین نظر را در کتاب خود «الاحکام السلطانیة» نقل می کند و می افزاید:

«انها تثبت بالقهر والغلبه ولا تفتقر إلى العقد».

«امامت از طریق قدرت و غلبه نیز منعقد می شود و نیازی به بیعت ندارد».

محمد الامین شنطیقی (۱۳۲۵-۱۳۹۳ هـ) در تفسیر اضواء

البیان می نویسد:

« بدان که امامت به یکی از چند امر منعقد می گردد، تصریح پیامبر... بیعت اهل حل و عقد، تعیین خلیفه قبلی، (چنان که ابوبکر، عمر را تعیین کرد... چهارم اگر کسی با زور شمشیر بر مردم غلبه کند و خلافت را با زور و قدرت به دست آورد و مردم تسلیم او گردند...».

تعداد اهل حل و عقد:

در تعداد اهل حل و عقد که با بیعت آنها خلافت منعقد می شود و شخص به خلافت می رسد، میان علمای اهل سنت اختلاف است، محمد بن احمد قرطبی (متوفای ۶۷۱ هـ) در کتاب «الجامع لاحکام القرآن» می گوید:

« اگر یک نفر از اهل حل و عقد بیعت کند، خلافت منعقد می شود، بعضی گفته اند باید جماعتی از اهل

حل و عقد باشند، دلیل این که خلافت با بیعت یک نفر منعقد می شود، دو چیز است، یکی خلافت ابوبکر که فقط عمر با او بیعت کرد، ولی اصحاب مخالفت نکردند و برخلاف او تسلیم شدند، دوم این که خلافت عقد است و در انعقاد عقد، چند نفر ضرورت ندارد». (۲)

ابوالمعالی عبد الملک بن عبد الله مشهور به امام الحرمین جوینی (۱۷ فوریه ۱۰۲۸ - ۲۰ اوت ۱۰۸۵) گفته است:
«امام با بیعت یک نفر به خلافت می رسد».

ماوردی و عماد الدین قاضی ابویعلی محمد بن محمد (۴۹۴-۵۶۰ هـ / ۱۱۰۱-۱۱۶۵ م) هر دو در کتاب های خود به نام «الاحکام السلطانیه» در این باره اختلاف فقها و دیدگاهها را چنین نوشته اند: «علما در عدد کسانی که با بیعت آنها امامت منعقد می گردد، اختلاف کرده اند. بعضی گفته اند امامت جز با بیعت جمهور اهل حل و عقد منعقد نمی گردد. زیرا که با بیعت جمهور رضایت عمومی و توافق همگانی حاصل می شود، ولی این نظر با عمل ابوبکر صدیق (رض) رد میشود، زیرا که در زمان خلافت ابوبکر، همان کسانی که حضور داشتند بیعت کردند و منتظر نشستند، تا دیگران بیایند.

گروه دیگر از علماء می گویند در بیعت خلیفه، دست کم باید پنج نفر باشند که همگی بیعت کنند یا یک نفر از طرف جمع بیعت کند، طرفداران این نظریه عمل ابوبکر استدلال

کرده اند که در خلافت وی پنج نفر بیعت کردند و سپس دیگران آمدند و اعلام تبعیت کردند و دیگر این که عمر، شورای شش نفری معین کرد، تا از میان خود یکی را به خلافت برگزینند و همین نظر را اکثر فقها و متکلمان اهل بصره ابراز داشته اند. بعضی دیگر گفته اند سه نفر می توانند یکی را از میان خود خلیفه انتخاب کنند، یعنی بیعت دو نفر کفایت می کند، به عنوان دو شاهد. بعضی نیز بیعت یک نفر را کافی دانسته اند. ابوالمعالی عبد الملک بن عبد الله بن یوسف جوینی (= امام الحرمین جوینی، متوفای ۴۷۸ هـ) در «ارشاد الکلام» می گوید:

«بدان که در انعقاد امامت اتفاق امت شرط نیست

بلکه بدون اتفاق نظرامت نیز منعقد می گردد».

امام محمد بن عبد الله بن محمد المعافری، معروف به قاضی ابوبکر بن العربی الاشبیلی المالکی (۵۴۳ - ۴۶۸ هـ) می گوید:

«در عقد بیعت با امام لازم نیست که تمام مردم

شرکت جوید، بلکه در انعقاد امامت بیعت یک یا

دو نفر کفایت می کند».

قیام علیه خلیفه

عماد الدین محمد بن محمد بن ابی یعلی حنبلی، معروف به قاضی القضاة ابویعلی (شعبان ۴۹۴ جمادی الاول ۵۶۰ / ژوین ۱۱۰۱-۲۰ مارس ۱۱۶۵ م) می گوید:

«کسی که از راه غلبه و شمشیر به خلافت برسد و امیرمؤمنان نام گیرد، برای مؤمنان به خدا و روز قیامت روا نیست که بمیرند و ایمان به او پیدا نکنند. چه این که آن امام، فرد نیکوکار باشد، یا فاجر، زیرا که در هر صورت او امیرمؤمنان است.» (قرطبی در «الجامع لاحکام القرآن» می نویسد: اگر کسی بر امام عادل خروج کند، بر مردم است که علیه او به جهاد برخیزند و امام اگر فاسق باشد و فرد از شورشگر مدعی عدل و داد باشد، مردم نباید به یاری شورشگر برخیزند، بلکه باید صبرکنند، تا واقعیت امر روشن شود و یا این که همه مردم بالاتفاق خلیفه را خلع کنند».

محمد رشید رضا در «تفسیر المنار» می گوید:

«روایات صحیح و در حد تواتر که در صدور آن ها از پیامبر هیچ شکی نیست و برای کسانی که کمترین آشنایی با سنت رسول خدا دارند تردیدی باقی نمی گذارد، دلالت دارد که اطاعت و فرمانبری از خلیفه و سلاطین و فرمان روایان واجب است... ظاهر روایات این است که تا وقتی فرمانروا نماز می خواند و کفر آشکار و صریح از او سرزند و یا مردم را به انجام معصیت وادارند، بر مردم است که از او پیروی کنند هرچند که خلیفه ظلم و ستمگری را به درجه اعلا برساند و بزرگترین ستمها را مرتکب شود».

قاضی ابوبکر محمد بن طیب بن محمد باقلانی اشعری
بصری (د ۲۳ ذی قعدة ۴۰۳ هـ / ۵ ژوئن ۱۰۱۳-۳۲۸ هـ / ۹۴۰ م)
می گوید:

« جمهور اهل اثبات و حدیث گفته اند، امام با
فسق، غصب اموال، گردن زدن، قتل نفوس محترمه،
تضییع و تعطیل حدود، عزل نمی شود و خروج علیه
او واجب نیست، بلکه واجب است، او را موعظه و
انذار کنند و در معصیت خدا اطاعت او را نکنند...»

ابوذکریا یحیی بن شرف نووی (۶۷۶ - ۶۳۱ هـ /
اکتبر ۱۲۳۳-۲۲ دسامبر ۱۲۷۷ م) در شرح بر صحیح مسلم می
نویسد:

« جمهور اهل سنت از فقها، محدثین و متکلمین
گفته اند: خلیفه با فسق، ظلم و تعطیل حقوق خلع
نمی شود... و خروج بر او و جنگ علیه او به اجماع
مسلمین حرام است...»

بدین ترتیب اهمیت کار طالبان در اقدام به تعیین خلیفه
و امیر المؤمنین روشن می شود و این که طالبان با انجام این
عمل یعنی تعیین (خلیفه) که هزینه چندان برایشان نداشته
است، توانسته اند، شاهراه بزرگی در جهت به اجرا گذاشتن
نقشه های بعدی فرا روی خود بکشایند. خلیفه ی که صاحب
اختیار ناموس، عرض، جان و مال مردم است و مخالفت با او
بیعت شکنی محسوب شده و کیفرهایی چون حبس، شکنجه
و اعدام را در پی دارد.

اهداف سیاسی رژیم خلافتی طالبان

مهمترین اهدافی که طالبان در زیرلغافه نظام خلافت دنبال می‌کنند چنین است:

۱- فرار از مشکل رأی‌گیری عمومی

طالبان با انتصاب خلیفه خواسته‌اند، از یک معضل بزرگ اجتماعی که در مسیر تحکیم پایه‌های حکومت آنان پیش‌بینی می‌گردید، بگذرند، آن مشکل عبارت است از برگزاری فرماندوم و رأی‌گیری عمومی از مردم برای مشخص کردن ساختار سیاسی انسانی و تعیین زمامدار حکومت، زیرا که پس از تعیین خلیفه و بیعت گروهی از علما و موسفیدان و نیز تصرف مناطق وسیع از جمله مراکز اداری و سیاسی کشور، دو سبب از اسباب مشروعیت خلیفه «ملا عمر» و حکومت وی فراهم شده است: یکی بیعت اهل حل و عقد، دیگری در دست گرفتن قدرت از راه غلبه و پیروزی بر مخالفان. پیداست که با وجود خلیفه و زمامدار شرعی جایی برای آراء عمومی و نظر مردم باقی نمی‌ماند و بر همه مردم اطاعت از امیرالمؤمنین واجب است.

اظهارات «ملا سیف الدین» و «ملا عبدالکریم» دوتن از اعضای شورای عالی طالبان در مصاحبه با «الحیات» و تعبیر سایر سخنگویان طالبان که به جای رأی‌گیری از مردم، کلمه مشورت با مردم را به کار می‌گیرند، برخاسته از چنین دیدگاه است.

۲ - مشروعیت سرکوب شورشهای مردمی

وجود امیرالمؤمنین در رأس حکومت بهانه می شود، تا هر شورش و اعتراضی، عصیان و خروج علیه خلیفه قلمداد و به شدت سرکوب شود و رهبران شورش با فتوای خلیفه به سخت ترین شیوه ها، شکنجه و اعدام شوند و بدین صورت هرگونه اقدامی در اعتراض به روش سیاست و عملکرد طالبان ولو در قالب خفیف ترین صورت آن یعنی راه پیمایی و تظاهرات، مورد نخواهد داشت.

۳ - نفی قانون اساسی :

دولت سعودی تا این ساعت، قانون اساسی به مفهوم بین المللی آن ندارد. جان، مال و حیثیت مردم در زیر سیطره یک تیره و قبیله (آل سعود) قرار دارد، قانون همان است که آل سعود می خواهند.

تعیین خلیفه از سوی حکومت طالبان در افغانستان نیز براساس همین دکترین است. قانون اساسی همان است که خلیفه بگوید، زیرا که او جانشین خدا و رسول در بین مردم است!! گرچند در این روزها صحبت از تدوین قانون اساسی توسط اساتید پاکستانی، عربی گروه طالبان است، که بر فرض چنین کاری انجام شود، خواهیم دید که این قانون اساسی غیر از آن چیز است که دنیا به عنوان قانون اساسی می شناسد و در عرف دولت ها و کشورها وجود دارد. بل قانون اساسی طالبان در راستای باز گذاشتن دست کارگزاران حکومت طالبان و

اعمال دیکتاتوری قومی و مذهبی آنان خواهد بود.

از آنچه تاکنون درباره ماهیت وهابی و اسلام آمریکایی گروه طالبان گفتیم، درک و تحلیل مسایل زیر برای ما آسان خواهد بود.

چرا آمریکا که دم از حقوق بشر و دموکراسی می زند، در برابر رفتار خشن و ضدانسانی گروه طالبان، لب فرو بسته بلکه در صدد ایجاد روابط دیپلماتیک با آن می باشد؟

چرا دولت پاکستان که مشارکت زنان در امور اجتماعی، در قانون اساسی آن کشور آمده است و سمت نخست وزیری کنونی آن را یک زن با اندیشه های لیبرالی و حتی فاقد حجاب اسلامی برعهده دارد از جنبش طالبان که زنان را از تمام آزادی های فردی، اجتماعی و شرعی ایشان محروم کرده است حمایت می کند؟

چرا برچیدن پایگاههای آموزش نظامی آزادیخواهان کشورهای عربی که آمریکایی ها آن ها را «مراکز تربیت تروریستهای اعراب الافغان» می نامند، از نخستین اهداف گروه طالبان شمرده می شود؟

جواب همه این سؤال ها در یک کلام خلاصه می گردد. در نظر آمریکایی ها و رژیم های سرسپرده آن، بنیادگرایی طالبان از نوع مطلوب آن است، زیرا حافظ منافع غرب و سد پیروزی رستاخیز اسلامی است و می تواند اهرمی برای جلوگیری از برپایی حکومت های مستقل اسلامی و هم سودر منطقه باشد. در پایان، پاسخی کوتاه به این پرسش داریم که آیا

طالبان در پیمودن راهی که در پیش گرفته اند موفق خواهند شد؟ در پاسخ باید گفت: این رویای طالبان تعبیر ندارد زیرا نه افغانستان، عربستان است و نه مردم افغانستان بافت اجتماعی ساکنان عربستان را دارند. در موفقیت آل سعود اضافه بر اعراب، وحشت و قتل عام، زمینه اجتماعی نیز تا حد زیادی فراهم بود، قبایل ساکن در آن کشور همگی عرب و دارای زبان و فرهنگ سنتی واحد بودند، با این که در افغانستان اقوام، ملیتها و مذاهب مختلف زندگی می کنند و از طرف دیگر روح سلطه نا پذیری و بیگانه ستیزی مردم افغانستان را نیز نادیده نباید انگاشت، بنابراین حکومت قرون وسطایی طالبان به فرجام نخواهد رسید. البته درایت و هوشیاری احزاب جهادی نیز در رقم خوردن تحولات آینده افغانستان نقش اساسی دارد. مردم شکست می خورند، سکوت می کنند، ضعیف می شوند، اما هیچ گاه مقدسات خویش را به لجن نمی کشند. خود را آگاهانه در اختیار دشمن نمی گذارند و خدمتگذاران خویش را به جنایتکاران نمی فروشند).

فصل دوم

اندیشه سیاسی طالبان

دریافت اندیشه سیاسی یک تشکل و گروه فکری سیاسی از دوراه میسور است؛ نگاه بیرونی و تحلیل درونی. نگرستن از بیرون و دریچه سنجش و ارزیابی دیگران این خطر را دارد که هواداران و پیروان آن گروه، تحلیل گرو منتقد را به غرض ورزی و جوسازی متهم کنند و به این بهانه از درخشش و پذیرش سخن حق جلوگیری به عمل آورند، برای گریز از افس اتهام و به منظور حفظ کامل صداقت و بی طرفی در کار پژوهش علمی که تقوی و تعهد خامه به دستان و رسالت بردوشان به شمار می رود، سنجش اندیشه سیاسی طالبان را به شیوه نگاهی از درون پی می گیریم:

۱- شعارهای بنیادین طالبان

«ایجاد امنیت» و «اجرای شریعت» دو شعار اساسی و بنیادی

طالبان است که می‌توان کلید رهیافت به اندیشه سیاسی آنان به حساب آورد، از میان این دو، از کند و کاو و تحلیل شعار طالبان در تأمین امنیت می‌گذریم، زیرا که تأمین امنیت مقوله‌ای است عینی و قابل شهود، هر بیننده بی‌طرف و تماشاگر با وجدان می‌تواند خود به قضاوت و داوری بنشیند و دریابد که پس از ورود گروه طالبان در عرصه سیاسی نظامی افغانستان امنیت، آسایش و آرامش خاطر مردم افغانستان فراهم آمده و با ناامنی، ویرانی، بی‌خانمانی، آوارگی، قتل و غارت و برادرکشی افزایش و رونق صد چندان یافته است؟ آنچه در حیطه تحلیل و ارزیابی علمی و دین‌نمی‌گنجد و امکان خبط، اشتباه و گمراهی توده مردم در آن متصور است، بخش دوم این شعار یعنی اجرای شریعت در قالب حکومت است.

شعار اجرای شریعت به ضمیمه دیدگاه‌های اعلام شده از سوی گروه طالبان در زمینه شکل و ساختار نظام سیاسی و نیز اقدامات سیاسی آنان که تاکنون انجام پذیرفته است، حکایت از آن دارد که آن‌ها خواستار اجرای شریعت در قالب برپایی حکومت اسلامی به شیوهٔ خلافت هستند و از همین رهگذر به رهبرشان «ملا عمر» لقب امیرالمؤمنین داده و نام جمهوری اسلامی افغانستان را به امارت اسلامی افغانستان تغییر داده و برای نهادها و سازمانهای دولتی و رسانه‌های گروهی اسامی دینی اسلامی برگزیده‌اند، همچون: هیئت امر به معروف و نهی از منکر، محکمه احتساب (وزارت اطلاعات)، هفته‌نامه شریعت، رادیوی شریعت و ... در بند دوم اساسنامه طالبان نیز آمده است ...

نظام دولت براساس شریعت اسلامی به شیوه چهار خلیفه
راشدین است

۲- مشروعیت نظام خلافت

در اصل مشروعیت نظام سیاسی به شیوه خلافت هیچ یک از مذاهب اسلامی تردید ندارد، سنیان حکومت خلفاء چهارگانه پس از پیامبر را برترین اسلوب حکومت و زمامداران این دوره را به صفت خلفاء راشدین می شناسند، شیعیان نیز امامان دوازده گانه را با عنوان خلفاء پیامبر یاد میکنند و بر دوره چهار سال و نه ماه حکومت حضرت علی نام خلافت می نهند. (۲) آنچه در این میان مورد نزاع است و زمینه بروز تنش های تاریخی میان مسلمانان شده و دستاویز حاکمان ستمگرو قیام و قعود ناهلان برمسند حکومت اسلامی قرار گرفته، سه مطلب است: یکی راه تصدی خلافت و پیشوایی سیاسی و دو دیگر شرایط و بایستگی های حاکم اسلامی به هنگام عهده دار شدن این مسؤولیت و عملکرد او در مدت زمان زعامت و سومین و آخرین مطلب مسؤولیت و نقش مردم در قبال حاکمیت و فرمان روایان جامعه اسلامی است. مجال فعلی تنها فرصت پرداختن گذرا به نخستین بحث را برای ما ارزانی می دارد و بس اما آن دو دیگری را مجال دیگر باید و مقال آخر.

۳- راه های تصدی امامت

پس از رحلت رسول اکرم دوره برای تعیین جانشین آن حضرت

در اداره امور دنیوی و دینی مسلمانان از سوی اصحاب و اهل بیت پیامبر ارائه شد. «نظریه انتصاب» و «تئوری انتخاب». گروهی از مسلمانان (که در گذر زمان با عنوان «اهل سنت و جماعت» شناخته شدند) با استناد به عمل صحابه و تفسیر پاره ای از آیات قرآنی هر دو راه را در تعیین و گزینش امام مشروع دانستند و اما شیعیان به پیروی از آیات قرآنی و نصوص روایی که در باور آنان بیانگر مشروعیت و وقوع انتصاب بود، نظریه انتصاب را در زمان حضور و تئوری انتخاب را در زمان غیبت امام معصوم پذیرفتند. اگرچند که در تحلیل تئوریک به جای انتخاب نام شرط فعلیت بر آن نهادند.

۳-۱- نظریه انتصاب

نظریه انتصاب به صورت کلی و کبروی مورد اتفاق مذاهب چهارگانه اهل سنت و نیز مذهب تشیع است. با این تفاوت که شیعیان حق انتصاب را تنها برای پیامبر و سنیان هم برای پیامبر و هم برای زمامدار و خلیفه پیشین قایل هستند. ابومنصور علامه حلی (م ۷۲۶ هـ) از فقیهان نامدار شیعه می گوید:

«الامام یجب ان یکون منصوفا علیه لان الامامة مشروطة بالعصمة و کل ما هو مشروط بالعصمة یجب ان یکون منصوفا علیه فالامامة یجب ان یکون منصوفا علیه»

«واجب است که امام از راه نص برگزیده شود، زیرا که امام باید معصوم باشد و هرآنچه که مشروط به

عصمت است، باید که منصوص باشد پس امامت واجب است که منصوص علیه باشد».

عبد الرحمن الجزیری (م ۱۳۶۰ هـ) مؤلف کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» مشروعیت شیوه انتصاب را از نگاه چهار مذهب مشهور سنیان بدین گونه بیان کرده است:

«واتفق الأئمة علی ان... تنعقد الامامه باستخلاف الأمام شخصاعینه فی حیاته لیکون خلیفه علی المسلمین بعده کما عهدہ سیدنا ابوبکر الی سیدنا عمر بن الخطاب رضی الله عنهما...» ۱.

«امامان - چهار مذهب اتفاق دارند به این که اگر خلیفه پیشین در زمان حیات خود فردی را برای امامت مسلمانان پس از خود برگزیند، امامت برای او منعقد می گردد، همان سان که سید ما ابوبکر سید ماعمر را (که خداوند از هر دو راضی باد) نامزد امامت پس از خود کرد».

موفق الدین ابو محمد عبدالله بن احمد، معروف به ابن قدامه (م ۶۳۹ هـ / ۱۱۴۷-۱۲۲۳ م) از اندیشمندان بزرگ حنبلی در «المغنی» پس از طرح نظریه انتخاب می گوید:

«و فی معناه من ثبتت امامته بعهد النبی او بعهد امام قبله فان ابابکر ثبتت امامته باجماع الصحابة علی بیعته و عمر ثبتت امامته بعهد ابی بکر الیه...»

«و در حکم انتخاب است کسی که امامت او با کاندیدا پیامبر یا خلیفه و امام پیشین ثابت گردد،

زیرا که امامت ابوبکر با اجماع اصحاب و امامت
عمر با نامزد شدن از سوی ابوبکر ثابت شد».

ابو عبدالله محمد انصاری مالکی قرطبی (۶۷۱) در «الجامع
لاحکام القرآن» گفته است:

«واختلف فیا یكون به الامام اماما و ذلك ثلاث
طرق: احدها النص... و ذلك أن النبي قل النص
على ابى بكر بالاشارة و ابوبكر على عمر فاذا نص
المستخلف على واحد معين كما فعل الصديق او
على جماعة كما فعل عمرو هو الطريق الثانى و يكون
الأمر اليهم فى تعيين واحد منهم كما فعل الصحابه فى
تعيين عثمان...»

«در باره این که امام چگونه به امامت می رسد،
اختلاف شده و سه نظریه و راه مطرح شده است،
راه اول نص است... دلیل - مشروعیت این راه،
عمل پیامبر - که درود و سلام خدا بر او باد . در
تعیین ابوبکر است با اشاره و نیز اشاره ابوبکر بر عمر،
پس هرگاه امام قبلی، شخصی معینی را برگزید، چنان
که ابوبکر صدیق انجام داد . همان امام است و اگر
گروهی را به این مقام کاندیدا کرد (و این راه دوم
است) در تعیین یک نفر از آن گروه برای امامت تخییر
وجود دارد همانگونه که صحابه انجام دادند و عثمان
را برگزیدند».

علت این که قرطبی راه رسیدن به امامت را سه چیز مطرح
کرده است، روشن است. او نص بر جماعت را طریق جداگانه

فرض کرده است، با این که نص بر گروه طریق جدا گانه به شمار نمی آید، بل قسمی از انتصاب است، در برابر انتخاب که راه دوم است.

عبد الرحمن بن احمد، معروف به قاضی عضدالدین ایجی (۱۲۸۱-۱۳۵۵ م) در «المواقف» می گوید:

« و انها تثبت بالنص من الرسول و من الامام السابق... »

«امامت به وسیله نص پیامبر^(ص) یا امام پیشین ثابت می شود»

همو به نقل از فخررازی آورده است:

«ولانزاع لاحد في أن النص طريق الى امام المنصوص عليه...»

«هیچ کس در این که نص، راهی برای امامت منصوص علیه است، نزاع ندارد»

عصاره مطلب در این بخش آن است که شیوه انتصاب از منظر تمامی مذاهب اسلامی و دانش آموختگان مسلمان مشروعیت دارد و راهی است برای تصدی امامت و پیشوایی.

۲-۳ نظریه انتخاب

دیدگاه دوم در انعقاد امامت تئوری انتخاب است، دانشوران اهل سنت بر مشروعیت راه انتخاب و گزینش رهبری اجماع دارند.

عبد الرحمن الجزیری «نگارنده کتاب: «الفقه علی

المذاهب الأربعة» دیدگاه مذاهب چهارگانه اهل سنت در باره
انتخاب حاکم اسلامی را چنین باز می گوید:
«واتفق الأئمة على أن الأمامه تنعقد بيعة اهل الحلو
العقد»

«امامان مذاهب اتفاق نظر دارند که امامت با بیعت
اهل حل و عقد منعقد می گردد»

ابوذکریا یحیی بن شرف نووی شافعی (۶۳۱-۶۷۶ هـ)
گفته است:

«واجمعوا على انعقاد الخلافة بالاستخلاف وعلى
انعقادها بعقد اهل الحل والعقد الانسان اذالم
يستخلف الخليفة...»

«مسلمانان اجماع دارند که خلافت با تعیین جانشین
مرد از سوی خلیفه پیشین و با بیعت اهل حل و عقد
اگر کسی تعیین نشده باشد - منعقد می گردد».

عضدالدین ایجی در «المواقف» و سید شریف علی بن
محمد جرجانی (م ۸۱۲ هـ) در شرح «المواقف» می گویند:

«و تثبت ايضا ببيعة اهل الحل والعقد عند اهل
السنه والجماعة والمعتزلة والصالحية من الزيدية»
«به نظر اهل سنت و جماعت (اشاعره) و معتزله و
فرقه صالحیه از زیدیان، امامت با بیعت اهل حل و
عقد نیز ثابت می شود»

ابوقدامه در مغنی می گوید:

«من اتفق المسلمون على امامته و بيعته ثبتت
امامته ووجبت معونته...»

کسی که مسلمانان بر امامت و بیعت او توافق کرده باشند، امامتش ثابت و یاری کردنش واجب می شود». قرطبی در الجامع لاحکام القرآن می نویسد: «الطریق الثالث: اجماع اهل الحل والعقد...». «راه سوم برای اثبات امامت اجماع اهل حل و عقد است»

آن گروه از اندیشمندان شیعه که در زمان غیبت امام معصوم، باور به تشکیل حکومت اسلامی دارند، گزیری از تن دادن به راه انتخاب ندارند، و شیوه انتخاب راتنها طریق فعلیت و تعیین رهبر و پیشوای سیاسی، دینی می دانند. مشروعیت انتخاب از سوی دانشیان شیعی در زمان غیبت برآیند، چند مبنای نظری، فقهی و کلامی است

۱- انفتاح باب اجتهاد (نظریه باز بودن در اجتهاد)

۲- ولایت مطلقه فقیه.

۳- اختیار و آزادی مردم در انتخاب مرجع.

۴- حق رأی آحاد ملت مسلمان در گزینش رهبری هرچند به صورت غیر مستقیم و از راه تعیین و انتخاب خبرگان و کارشناسان رهبری در صورت جدایی مرجعیت و رهبریت.

از بارزترین نمود اندیشه شیعی در شیوه انتخاب امام و رهبر که از یک سو مشروعیت انتخاب رهبری از جانب مردم و از دیگر سوی سازگاری آن با نظریه انتصاب در تفکر شیعی را بیان می کند، سخنان سید محمد باقر صدر و اصل پنجم و یکصد

و هفتم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که بر پایه دیدگاه های فقهی و سیاسی امام خمینی و گروه دیگر از اندیشمندان و اسلام شناسان شیعی تدوین شده است: شهید صدر در کتاب «الاسلام يقود الحياة» گفته است:

«كانت المرجعية كخط قرار الالهية و المرجعية كتجسيد في فرد معين قرارا من الأمة»

مرجعیت به عنوان یک خط تصمیم الهی است، اما به عنوان مشخص کردن یک فرد یک تصمیم از ناحیه ملت است. در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:

«در زمان غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است».

و در اصل یکصد و هفتم از همین قانون آمده است:

«پس از مرجع عالیقدر... حضرت آیه الله العظمی امام خمینی تا که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شد، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است»

تئوری تغلب

نظریه دیگری به اهل سنت نسبت داده شده است، مبنی بر این که از راه غلبه و زور می توان به امامت و خلافت رسید.

پژوهش در گفتار متکلمان و اندیشمندان اهل سنت می نمایاند که اقوال و گفته های ایشان در باره امام متغلب به سه گروه قابل تقسیم است:

یک دسته از اقوال مربوط به وظیفه و تکلیف مردم در برابر امام متغلب است که می گویند: اگر کسی از راه زور و غلبه به سلطنت و خلافت رسید و سلطه خود را گسترانید، روا نیست، علیه او قیام صورت بگیرد، چون شورش علیه او سبب خونریزی، فساد و اختلاف مسلمانان می گردد و ضرر پذیرش حاکمیت سلطان متغلب کمتر از ضرر مخالفت با اوست. این گروه از دانشوران نظریه تجویز یا تحریم راه انعقاد امامت ندارند، بل روی سخن آنها به نحوه برخورد مردم با امام و سلطان متغلب پس از ثبات و استقرار حاکمیت اوست. نمونه ای از اقوال این گروه چنین است:

ابن حجر عسقلانی (۷۷۳ - ۸۵۲ هـ) در فتح الباری آورده

است:

« اجمع الفقهاء علی وجوب طاعة سلطان المتغلب
والجهاد معه و ان طاعته خیر من الخروج علیه لما فی
ذلك من حقن الدما...»

«فقهاء اجماع دارند که اطاعت از سلطان متغلب و
جهاد در رکاب او واجب است و این که اطاعت از او
بهتر از قیام علیه وی است، زیرا موجب جلوگیری از
خونریزی می شود»

ابن قدامه در مغنی می نویسد:

ولو خرج رجل على الأمام فقهه و غلب الناس بسيفه حتى اقروا له و اذعنوا بطاعته و تابعوه صار اماما يحرم قتاله و الخروج عليه... لما في الخروج عليه من شق عصی المسلمین و اراقة دماءهم و ذهاب اموالهم...» (۱)

«اگر کسی بر امام بشورد و چیره گردد و مردمان را به شمشیر زیر فرمان آورد، امام خواهد بود، جنگ و شورش علیه او روا نیست، چون موجب اختلاف مسلمانان، ریختن خون و از بین رفتن اموال ایشان می گردد»

ابویعلی فرأ به نقل از «احمد بن حنبل» پیشوای مذهب حنبلی می گوید:

«کسی که با شمشیر غلبه کند و از این راه خلیفه شود و امیرالمؤمنین نامیده شود، برای هیچ کس که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، روا نیست که روز را به شب آورد و او را امام نداند چه نیکوکار باشد و چه فاجر»

دسته دوم آراء کسانی است که استفاده از زور و تغلب در رسیدن به خلافت را جایز نمی شمارند. این دسته از فقها برخی به گونه صریح و مستقیم و پاره دیگر غیر مستقیم به ناروا بودن شیوه پرداخته اند؛

«امام ابوالاعلی مودودی» نظر امام ابوحنیفه را بر مشروع نبودن تصدی خلافت با قهر و زور چنین نقل می کند:
 «با جبر و اکراه قابض شدن براقتدار و بعد اخذ

بیعت و از طریق تهدید و هشدان صورت جایز و سالم
انعقاد خلافت نیست، خلافت واقعی آن است که
از طریق اجتماع و مشوره اهل الرأی تشکیل یابد».

ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین رازی، معروف به امام
فخر رازی (۱۱۱۵-۱۲۱۰ م) می گوید:

اتفقت الأمة علی انه لا مقتضی لثبوتها الا احد
امور ثلاثة: النص و الاختیار و الدعوة...».

«امت را اتفاق براین است که امامت اثبات نمی
شود، جز به یکی از سه چیز، نص، اختیار و انتخاب
و دعوت. حصر راههای اثبات امامت به نص،
اختیار و دعوت به معنای نفی مشروعیت راه تغلب
در رسیدن به خلافت است.»

قرطبی از نظریه انعقاد امامت با تغلب و زور با عنوان
«قیل» یاد کرده و می گوید:

«فان تغلب من له اهلیه الامامه و اخذها بالقهر
و الغلبه فقد قیل ان ذلك یكون طریقه رابعة» (۱)
«اگر کسی واجد شرایط امامت باشد، ولی خلافت
را از راه زور و غلبه به چنگ آورد، گفته شده که
او امام است و قهر و غلبه راه چهارم برای رسیدن به
امامت است.»

چنان که بر اهل فن پوشیده نیست، یاد کردن از یک نظریه با
عنوان قبل نشان دهنده قابل پذیرش و اعتماد نبودن آن نظریه است.
ابو عبدالله امام احمد بن حنبل (۷۸۰-۸۵۵ م) در تفسیر
حدیث نبوی:

« من مات و ليس له امام مات ميتة جاهلية » گفته است:
 «تدری ما الامام؟ الامام الذی یجمع علیه المسلمون
 کلهم، یقول: هذا امام فهذا معناه».
 «آیا میدانی امام کیست؟ امام کسی است که
 تمام مسلمانان بر او اتفاق رأی داشته باشند. این است
 معنای امام».

این سخن ابن حنبل، دیدگاه پیشین او را در مورد امام
 واجب اطاعه روشن می کند، چنان که بر اساس این گفتار
 اصل انتخاب، تنها مبنا و اساس برای امامت مشروع و واجب
 اطاعه. معرفی شده است. البته در جایی که امام منصوب
 وجود نداشته باشد.

- دکتر «هبه زحیلی» از پژوهندگان معاصر اهل سنت در
 کتاب: «الفقه الاسلامی وادلته» تصریح می کند که راه انتخاب
 بگونه ای که رضایت امت اسلامی را به همراه داشته باشد،
 تنها راهیست که در نظرگاه شریعت اسلامی پذیرفته است:

« ذکر فقهاء الاسلام طرقا اربعة في كيفية تعيين الحاكم
 الأعلى لدولة وهي: النص والبيعة وولاية العهد والقهر
 والغلبة و سنتين أن طريقة الاسلام الصحيحة عملا
 بمبدأ الشورى و فكرة الفروض الكفائية هي طريقة
 واحدة و هي بيعة أهل الحل والعقد وانضمام رضا
 الأمة باختياره و اما ما عدا ذلك فستنده ضعيف
 بسبب التعسف في تأويل النصوص او الاعتماد على
 نصوص واهية واهوأ خاصة او اقرار لواقع قائم لم يجد
 المسلمون حكمة او مصلحة في الثورة عليه او القضاء

على موجود مسلما لدماء و منعالفوضى او رهبة من
ضراوة الممسك با السلطة التالیه بطرق غیرمشروعة
كالوراثه و نحوها».

«فقها اسلام چهار راه در تعیین زمامدار و رییس
دولت اسلامی برشمرده اند: نص، بیعت، ولایت
عهد، قهر و غلبه. لکن هم اینک ثابت خواهم کرد
که راه درست در نظرگاه اسلام با استناد به اصل شورا
و اندیشه واجبات کفائی یک راه بیش نیست و آن
بیعت اهل حل و عقد است به ضمیمه رضایت و
انتخاب امت، چون مستند راه های دیگری تا ویلات
ناروا در نصوص است یا اعتماد برنصوص بی پایه
و خواسته های نفسانی اشخاص و یا تن دادن به
سلطه ی است که پاگرفته است و مسلمانان
حکمت و مصلحت را در قیام علیه او نمی بینند و یا
از آن سبب به موجودیت چنان حاکمیت های نظر
داده اند که خون ها ریخته نشود و بلوا برپا نگردد و یا
به جهت ترس از آسیب رساندن سلطه گرانی است
که از راه های نامشروع چون وراثت و امثال آن به
حکومت رسیده اند».

- گروه سوم از اقوال، دیدگاه ها و اقوال کسانی است که
ظاهرگفته های شان جواز تصدی مقام خلافت از راه قهر و زور
را می رساند، مانند این گفته ها:

شمس الدین محمد بن احمد بن عرفه، معروف به دسوقی
مالکی (م ۱۲۳۰ م) گفته است:

«اعلم ان الامامة العظمى تثبت با حد امور ثلاثة: اما بايضاء الخليفة الأول المتأهل ها و اما با التغلب على الناس... و اما بيعة اهل الحل والعقد...».

«امامت عظما به يكي از سه چيز ثابت مى گردد، وصيت و تعيين خليفه پيشين كسى را كه واجد شرايط امامت است، غلبه يافتن بر مردم و بيعت اهل حل و عقد».

احمد بن عبد الرحيم، معروف به شاه ولى الله دهلوى حنفى (۱۱۱۴-۱۱۷۶ هـ / ۱۷۰۳-۱۷۶۲ م) در كتاب «حجة الله البالغة» گفته است:

« تنعقد الخلافة باستيلاء رجل جامع للشروط على الناس و تسلط عليهم كسائر الخلفاء بعد النبوة ثم ان استولى من لم يجمع الشروط لاينبغى أن يبادر الى المخالفة الان خلعه لايتصور غالباً الأَجْرِب و مضايقات و فيها من المفسدة اشد مما يرجى من المصلحة...».

كسى كه جامع شرايط باشد و از راه قهر و غلبه بر مردم استيلاء يابد، همچون خلفاى پس از پيامبر، خليفه است. اما اگر شرايط امامت را ندارد و از راه زور حاكم شود باز هم پيش دستى در مخالفت با او سزاوار نيست. چون خلع او در بيشتر موارد بدون جنگ و مشكلات ميسر نيست و مفسد مخالفت با او بيش از مصلحتى است كه انتظار مى رود».

به نظر دكتور وهبة زحيلي از اين دسته اقوال نيز نمى شود

جواز استفاده از زور و غلبه را برای دستیابی به خلافت و امامت به دست آورد. او پس از نقل کلام یاد شده دهلوی می گوید:

يظهر من هذا الكلام أن القهر حالة استثنائية غير متفقہ مع الاصل الموجب أن السلطة قائمه با الاختيار و اقرار هافيه مراعاة لحال واقعة للضرورة و منعا من سفك الدماء...».

از سخن دهلوی چنین برمی آید که قهر و زور یک حالت استثنائی است و موافق با اصل نمی باشد، اصل آن است که حکومت بر پایه انتخاب و اختیار بنا شود و قبول سلطه شخص متغلب به سبب ضرورت و رعایت مصالح نسبت به قضیه ی است که واقع شده است تا از خونریزی جلوگیری شود.

اگر سخن زحیلی را بپذیریم، این گروه از اقوال با دسته نخستین جز در تعبیر تفاوت ندارد، هر دو طائفه حکم پس از تغلب و تسلط را بیان می کنند و در مقام مشروع دانستن راه قهر و زور برای تصدی خلافت نیستند.

۴- ارزشیابی تئوری تغلب

جدا از این مطلب که از میان عالمان و فقیهان اسلامی، کسی تغلب و زور را سبب انعقاد امامت و راه صحیح در تصدی خلافت انگاشته اند یا نه، این نظریه با اصول اندیشه سیاسی، اجتماعی اسلام سازگار نیست. بنابراین گیرم که برخی از گفته ها نظریه تجویز راه قهرآمیز در به دست گرفتن زعامت و امامت داشته باشد، چون مخالف نصوص قرآنی، روایی،

سیره اصحاب و خلفاء راشدین است، ارزش و اعتبار شرعی و اسلامی ندارد. برای اثبات ناسازگاری شیوه تغلب با تعلیم قرآنی و اسلامی، کافی است گذر اجمالی به آیات قرآن، روایات و سیره خلفای مورد قبول اهل سنت در تصدی حکومت داشته باشیم و نیز نظری به فضای سیاسی حاکم بر زمان صدور فتوای مشروعیت راه تغلب در تصدی حکومت کنیم.

۴-۱ قرآن و تیوری تغلب

فرضیه تغلب با اصل «شورا» که یکی از بنیاد های اساسی حکومت اسلامی در قرآن است، تعارض دارد. قرآن کریم دو بار از اصل شورا سخن گفته است؛ یکی در سوره مبارکه «شوری» که از سوره های مکی است و دیگری در سوره مبارکه «آل عمران» که از سوره های مدنی است و پس از برپایی دولت اسلامی نازل شد:

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

«و آنان که پروردگارشان را اجابت کردند و نماز را برپا داشتند و در کارهای شان مشورت کردند و از آنچه روزی ایشان دادیم در راه خدا بخشیدند».

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

” در پرتو رحمت خدا با خلق، خوشخوی و مهربان شدی که اگر تند و سخت دل بودی آنان از گرد تو پراکنده می شدند، پس از ایشان در گذر و برای

ایشان طلب آمرزش کن و در کارها با آنها مشورت
کن

در آیه نخست خداوند به کار "شورا" چنان ارج نهاده که آن را در ردیف ایمان به خدا که زیر سنگ باورها و نماز که پایه کردارهای ارزشی است، ذکر کرده است. در آیه دوم، شخصیت چون پیامبر مکلف به مشورت با امت شده است و چون امور و اعیانی جای مشورت ندارد، مقصود امور دنیوی است، البته آن دسته از کارهای دنیوی که جنبه اجتماعی دارد موضوع تعیین فرمان روا و حاکم اسلامی (اگر از جانب وی تعیین نشده باشد) بی تردید یکی از مهمترین مسایل اجتماعی است که باید از معبر مشورت با امت بگذرد تا مشروعیت بیابد.

سید قطب در تفسیر اول آورده است:

”وهو نص قاطع لا یدع للامه المسلمه شکافی ان الشوری مبدا اساسی لایقوم نظام الاسلام علی اساس سواه...“

«این آیه نص قاطع است که برای امت اسلامی جای تردیدی باقی نمی گذارد، درین که شورا مبدا و اصل اساسی است که نظام اسلامی جز به پایه آن استوار نمی گردد.»

محمد رشید رضا در تفسیر المنار می گوید:

”... هی اساسی للحکومه الاسلامیه بنص الکتاب العزیز...“

”شورا به نص قرآن، اساس حکومت اسلامی است.“

اگر شورا مبنای حکومت اسلامی است به این معنی نیست که در اصل تصدی حکومت شورا لازم نیست اما در نحو اداره حکومت لازم است، زیرا که شکل و راه رسیدن به حکومت مهمترین موضوع در حکومت به شمار می رود و خود مبنای تقسیم حکومت ها به استبدادی، سلطنتی، دموکراسی، اسلامی و... است. با عقل و خرد آدمی سازگار نیست که اسلام تصدی خلافت از راه قهر و جبر را تجویز کند و از حاکم متغلب بخواهد که در کارهای پسین با مردم مشورت کند زیرا به شهادت تاریخ کسانی که با زور به حکومت رسیده اند دوام حکومت خود را نیز در ساحه شمشیر سراغ می گیرند و با امت با زبان شمشیر سخن می گویند.

۲-۴ سنت و تئوری تغلب

روایات صحیح و متعدد از پیامبر قوال نقل شده است که آن گرامی تمایل نفسانی به حکومت و امارت را نکوهش کرده و افرادی را که چنین هوای به سرداشته و دارند مورد ملامت و سرزنش قرار داده و فاقد شایستگی برای امارت محلی و جزئی معرفی کرده است چه رسد به امارت و خلافت بر کل مسلمانان و جامعه اسلامی، به نمونه از این احادیث که در صحیح بخاری آمده است اشاره می کنیم:

۱- از عبدالرحمن بن سمرة روایت شده است که گفت: پیامبر که درود و سلام خدا بر او باد! فرمود: ای عبدالرحمن در پی امارت مباش که اگر بودی و رسیدی، به خود و نهاده

می شوی اما اگر بدون طلب بدان رسیدی کمک خواهی شد.

فراز آخر روایت ممکن است، اشاره باشد به یاری خداوند نسبت به حاکم منتخب مردم و حمایت نکردن خداوند از حاکم متغلب، و ممکن است بیان تکلیف مسلمانان و جامعه اسلامی باشد، صورت «اخبار» به این معنا که بر جامعه اسلامی واجب است، از حاکم منتخب خویشپروی و حمایت کنند و از حاکم و فرمانروایی که بدون نظر و رأی مردم به وسیله قهر و زور به حکومت رسیده است، اعراض کنند و او را به حال خویش وانهند.

۲- از ابوهریره از پیامبر و الله روایت شده است که آن حضرت فرمود: زود است که شما (مسلمانان در پی امارت برآید و نسبت به آن حرص بورزید، ولی دیری نمی پاید که مایه پشیمانی شما در قیامت گردد!!

۳- از ابوموسی روایت شده است که گفت: من به همراه دو نفر از بستگانم بر پیامبر وارد شدیم؛ یکی از همراهانم گفت: ای فرستاده خدا! مرا به امارت نصب کن. دیگری نیز همین را گفت. پیامبر در جواب فرمود: ما امارت را به کسی که در پی آن باشد و یا حرص به امارت داشته باشد نمی دهیم.

ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی الکنانی العسقلانی، معروف به ابن حجر عسقلانی (۱۳۷۲-۱۴۴۹ م) به هنگام شرح و تفسیر این روایت از قول مهلب می نویسد:

«از داشتن به امارت باعث درگیری و کشتار برسر آن می گردد و به ریختن خون ها، مباح شدن اموال و نوامیس مردم می انجامد و فساد بزرگی در زمین پدید می آورد». (۲)

اگر تمایل نفسانی در رسیدن به حکومت و امارت مورد تأیید دین نباشد، به دلیل اولویت تلاش و کوشش و جنگ برای دست یازیدن به حکومت روا نیست به ویژه وانگهی که به هتک حریم و قتل نفس مسلمانان بینجامد که گناه و عقوبت افزون دارد و سبب خلود در جهنم می شود.

۳-۴ خلافت قهری و سیره خلفای راشدین

استفاده از زور برای رسیدن به حکومت مخالف روش و سیره خلفاء راشدین است. زیرا هیچ یک از خلفای چهارگانه راشدین (دستکم در باور سنیان) با زور و شمشیر و کشتن مسلمانان به خلافت دست نیازیدند تا سیره و روش آنها مستند و دلیل مشروعیت شیوه تغلب قرار بگیرد به ویژه برای کسانی که، خویشان را پایبند تشکیل حاکمیت به شیوه خلفای راشدین و روش و منش آنان می انگارند.

۵- پیوند استبداد و خلافت قهری

جامعه شناسی تاریخی سیاسی در حوزه حاکمیت فرمانروایان جامعه اسلامی پس از پیامبر و خلفای برحق او می تواند، ما را بدین نتیجه رهنمون گردد که فضای سیاسی حاکم بر زمان صدور این قبیل دیدگاه های فقهی را نیز نباید از نظر دور داشت.

فرمانروایان ستمگرموی و عباسی که از راه زور برمسند خلافت اسلامی تکیه زده بودند، نیاز به پشتوانه و توجیه و محمل شرعی داشتند، تا بدان وسیله حاکمیت استبدادی خود را وجه قانونی و شرعی ببخشند. مورخ و جامعه شناس نامی مسلمان، ابوزید عبد الرحمن بن محمد بن خلدون (۷۲۳-۸۰۸ هـ) با درایت و باریک بینی جامعه شناختی که دارد، از این واقعیت چنین پرده بر گرفته است:

«و متأخران از هنگامی که امور خلافت اسلام به پراکندگی گرایید و اختلاف در آن راه یافت و در نتیجه دوری از درگاه خلافت و فقدان شرایط این منصب ناچار شدند بر هر غلبه یابنده و زورآوری دست بیعت بدهند»

امام ابوالاعلی مودودی در ترسیم شرایط اجتماعی، سیاسی، زمان حکومت عباسیان داستانی را از کتاب مناقب الامام الاعظم باز می گوید که حقایق بسیاری را در بردارد و آشکار می سازد که چگونه در آن زمان عالمان دینی از یک سو در تنگنای شدید فکری می زیسته و حق اظهار نظر مخالف با خط مشی حاکمیت جور عباسیان را نداشته اند و از دیگر سوی دستگاه حکومت با تطمیع و بخشش زر و سیم می کوشیده است عالمان و فقیهان را به خدمت حکومت در آورده و به وسیله آنها دیانت و شریعت اسلامی را مطابق با سیاست فرعونی شان تفسیر و تاویل کند.

داستانی که راوی آن ربیع بن یونس (حاجب و دربان

منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی (۱۵۸-۱۵۶ ه) می باشد،
چنین است:

منصور، امام مالک، ابن ابی ذئب و امام ابوحنیفه را فرا
خوانده برای ایشان گفت:

این حکومت را که خداوند تعالی در زمره این امت به
من اعطا کرده، نظرتان در باره آن چیست؟ آیا من، اهلیت و
صلاحیت آن را دارم؟

امام مالک گفت: اگر تو اهل نبودی خداوند متعال آن را بتو
تفویض نمی کرد. ابن ابی ذئب گفت: خداوند هر که را بخواهد
در زمین پادشاهی می دهد، اما پادشاهی آخرت را به آن که
طالبش باشد و خداوند برایش توفیق دهد، اعطا می کند.
توفیق خداوند به تو میسر خواهد شد اگر تواز او اطاعت کنی،
و اگر نه در صورت نافرمانی او از تو دور خواهد بود. حقیقت
این است که خلافت از اجتماع اهل تقوی برگزار می گردد و
شخصی که خود بر آن قابض شود تقوایی برای او نیست. تو
یادی ات از توفیق خارج و از حق منحرفید. اکنون اگر شما از
خداوند سلامتی بخواهید و بوسیله اعمال نیکو تقرب آن ذات
مقدس را حاصل نمایید این موهبت نصیبتان خواهد شد و
اگر نه شما خود مطلوب خود هستید.

امام ابوحنیفه می گوید: هنگامی که ابن ابی ذئب این
سخنان را ایراد میکرد، من و مالک لباس مان را جمع می
کردیم که شاید اکنون گردن او قطع می شود و خون او لباس
های ما را ذرین می کند. بعد از آن خلیفه به سوی امام ابوحنیفه

متوجه شد و گفت شما چه نظری دارید. او در پاسخ گفت: متجسس راه راست بخاطر دین خود از اشتغال و غصه دور می باشد. اگر تو با وجدانت قضاوت کنه خواهی دانست که تو ما را به خاطر الله فرانخوانده ای. بلکه می خواهی که ما از ارباب و ترس تو سخنان مطابق میل تو بگوییم، تا در اذهان مردم جای گیرد. حقیقت امر این است که توطوری خلیفه شده ای، که برخلاف توحی اجتماعی دو تن از اهل فتوی برگزار نشده است در حالی که خلافت از طریق مشوره و اجتماع مسلمانان برگزار می شود. متوجه باش که ابوبکر صدیق رضی الله عنه شش ماه از فیصله کردن بازگشت تا این که بیعت اهل یمن به وی حاصل شد.

پس از این حرفها هر سه برخاستند، منصور سه کیسه درهم به ربیع داده به نزد آنها فرستاد و دستور داد، اگر مالک می خواست، برایش بدهی، اما اگر ابوحنیفه و ابن ذئب آن را قبول کردند گردن های شان را قطع کنید. امام مالک این عطیه را پذیرفت. هنگامی که نزد ابن ابی ذئب رسیدند او گفت من این مال را به شخص منصور نیز حلال نمی پندارم چگونه به خود حلال بدانم. ابوحنیفه گفت: اگر گردنم را قطع کنید به این مال دست نمی برم. منصور با شنیدن این رویداد گفت: «این بی نیازی خون آن دو را نجات داد».

عبدالرحمن کواکبی (۱۲۷۱ - ۱۳۲۰ ه ق) مصلح و آسیب شناس اندیشه سیاسی اسلام در کتاب «طبایع الاستبداد» می گوید:

«مستبدان همیشه از دین برای استوار کردن پایه های فرمان های خود سود جسته اند».

۶- طالبان و تئوری تغلب

سازگاری دیدگاه تغلب با خودکامگی، استبداد و زورمرداری سبب شده است که این نظریه در گذر تاریخ سیاسی اسلام همواره دستاویز گروه های طغیانگر و قدرت طلب قرار بگیرد و مانع برپایی نظام سیاسی مبتنی بر عدالت و اراده امت اسلامی شود. حاکمان اموی، عباسی و دیگران که تشنه قدرت و ریاست بودند، با ریختن خون هزاران انسان و مسلمان بی گناه بنای حاکمیت جور خود را بر پشته کشته های مسلمانان پی می نهادند و از وجود چنین دیدگاه هایی در فقه و کلام اسلامی سود می جستند و اعمال غیر اسلامی شان را وجه شرعی می بخشیدند. در قرن اخیر نیز دو گروه که بیش از همه داعیه دینی داشته و دارند به تئوری غلبه تمسک کرده و از راه زور در پی کسب حکومت و خلافت اسلام یبر آمده اند، یکی پیروان «محمد بن عبدالوهاب نجدی در عربستان و دیگری گروه طالبان در افغانستان، گواین که دامن گروه های افغانستان درگیر جنگ پیش از پیدایی طالبان نیز از این نقیصه پیراسته نیست، ولی اینک سخن بر سر طالبان است.

برای نمایاندن این مطلب که طالبان چگونه در توجیه تشکیل حاکمیت با زور و پیروزی در سنگرهای جنگ از

«تئوری تغلب» استفاده می کنند به نمونه ای از مبانی فقهی و کلامی آنان اشاره می کنیم:

در تاریخ چهاردهم فروردین (حمل) ۱۳۷۵ هـ.ش، علماء و رهبران طالبان در شهر «قندهار» گرد آمدند. غرض از این گردهمایی جستجوی راه شرعی برای اعلام جهاد علیه حکومت برهان الدین ربانی رییس جمهور وقت افغانستان بود. در پایان نشست، فتواییه و یا قطعنامه ای صادر کردند که در آن با استفاده از مبانی فقهی و روایی نظریه تغلب، جنگیدن با حکومت برهان الدین ربانی و به دست گرفتن قدرت و حکومت از طریق زور، واجب شمرده شده بود.

در بخش مبانی فقهی این فتواییه آمده است:

«۱- قال علمائنا رحمهم الله: السلطان يصير سلطان بامرین: بالمبايعة معهم و يعتبر في المبايعة مبايعة اشرافهم و اعيانهم والثاني: أن ينفذ حكمه في رعيته خوفا من قهره و غلبته فان بايعه الناس ولن ينفذ لعجزه عن قهرهم الا يصير سلطان و اذا صار سلطان با لمبايعة، فجازان كان له قهر و غلبة لاينغرل لانه لو انعزل يصير سلطان بالقهر والغلبة فلايفيد وان لم يكن له قهر و غلبة ينعزل الخ».

علماء ما که خداوند رحمتشان کند گفته اند: امام به وسیله دو چیز امام می شود: یکی از راه بیعت اعیان و اشراف، دوم: از راه تنفیذ فرامین او در میان رعیت به دلیل ترس از قهر و غلبه او، پس اگر مردم

با او بیعت کنند ولیکن حکم او به دلیل عجز از مقهور ساختن مردم نافذ نگردد، سلطان نیست، اما اگر از راه بیعت به سلطنت رسید و مردم را مقهور و مغلوب کرد، سلطان است و غیر قابل عزل زیرا اگر مردم بیعت خود را پس بگیرند، از راه قهر و غلبه سلطان است و عزل او بدون اثر می باشد، مگر این که قهر و سلطه نداشته باشد که در آن صورت قابل عزل خواهد بود».

«۲ - قال صاحب در المختار: والامام یصیر أماً ما بامرین: بالمبایعة من الاشراف و الاعیان و بان ینفذ حکمه فی رعیتة خوفا من قهره و حروبه الخ».

«صاحب در المختار گفته است: امام به وسیله دو کار به امامت می رسد: یکی بیعت اعیان و اشراف و دیگری، از راه تنفیذ یافتن حکم او در بین رعیت به سبب ترس از قهر و جنگ های او».

با این مبانی، جواز، بل وجوب قیام علیه حکومت وقت افغانستان و گرفتن زمام حکومت از راه زور و غلبه را نتیجه گرفتند!!

گذشته از بحث مشروعیت حکومت برهان الدین ربانی و انتخاب آن به وسیله اهل حل و عقد و این که در مذهب تسنن قیام مسلحانه علیه امام تا وقتی که کفر آشکار از او سر نزنند، روا نیست، آنچه در خور توجه است تأکید، و پافشاری گروه طالبان به تئوری تغلب است و قرار دادن آن به عنوان یک اصل و راه همیشگی در تصدی خلافت و امامت.

۷- راهکار شرعی و سیاسی حل بحران افغانستان

بر پایه ادله و نصوصی که پیشتر آوردیم؛ راه قهرآمیز در تصدی خلافت و رهبری جامعه اسلامی، پشتوانه و دلیل شرعی ندارد. پس گروه طالبان یا هر گروه و شخص دیگری که با زور و خشونت و سرکوب می خواهند، به اقتدار سیاسی برسند، خط مشی غیردینی در پیش گرفته اند که نباید بیش از این برادامه آن اصرار بورزند.

آنچه را که دیانت اسلامی و شعور سیاسی از یک سو و بافت جمعیتی قومی و مذهبی افغانستان از سوی دیگر ایجاب می کند، آن است در جامعه چون افغانستان که اکثریت قریب به اتفاق مردم آن مسلمان است، هم ملاکهای شرعی در تشکیل حکومت لحاظ گردد و هم منافع ملی قومی و مذهبی (تا سرحدی که در تعارض با قوانین و دستورات صریح شریعت و آئین محمدی نباشد). تنها راهی که می تواند، همه این خواسته ها را برآورده سازد و به تشکیل حاکمیت دینی بینجامد، تشکیل حکومت از راه انتخاب و گزینش رهبری، بر مبنای اراده و رأی مردم افغانستان است و این راه چنان که پیشتر گذشت، هم از دید عالمان و دانشمندان اهل سنت پذیرفته است و هم از منظر عالمان شیعی در زمان غیبت امام و پیشوای معصوم، اما این که چگونه می شود آراء مردم را به دست آورد، بستگی به اوضاع و شرایط اجتماعی در هر زمان و مکان دارد، آنچه مسلم و تردید ناپذیر است، نقش آراء مردم در تعیین حاکم اسلامی است، چه به صورت مستقیم و برگزاری

رفتارندوم و چه به صورت غیرمستقیم و از طریق توافق کسانی که می‌توانند از مردم نمایندگی کنند و رأی آن رأی مردم به حساب می‌آید و رضایت عموم را در پی می‌آورد.

راهکاری که در شرایط پراشتهاب و تشنج افغانستان امروزه، ممکن و قابل عمل می‌نماید، همان شیوه دوم است، کسب آراء مردم به صورت غیرمستقیم و از طریق توافق احزاب و سازمان‌های سیاسی که بخشی از مردم افغانستان را نمایندگی می‌کنند، تا آنکه‌ای که حاکمیت فراگیر شکل گیرد و امنیت سراسری برقرار گردد، که در آن صورت بهترین راه همان مراجعه مستقیم به آراء یکایک مردم افغانستان و تعیین و تشکیل شورای اهل حل و عقد یا خبرگان امت در کار دیانت و سیاست (لوی جرگه) است که هم صلاحیت انتخاب و فرمان‌روایی سیاسی و هم حق نظارت بر اجرای قوانین شرعی را به عهده داشته باشند.

تداوم بحران کنونی افغانستان جزاین که به ویرانی و خرابی بیشتر، افزایش کینه‌های قومی، زبانی و مذهبی بینجامد و دست بیگانگان را بیش از پیش در سرنوشت مردم مظلوم افغانستان باز بگذارد، ثمردیگری ندارد. جنگ و برادرکشی را نه پاداش اخروی است و نه پیروزی دنیوی، پس باشد که گروه‌های درگیر افغانستان از سردیانت‌پذیری و تن دادن به حقایق اجتماعی و خردگرایی گرد هم آیند و به حاکمیت فراگیر اسلامی روی آورند و بیش از این برتحمیل اراده یک حزب، یک قوم، یک نگرش مذهبی برعموم مردم افغانستان اصرار نوزند.

و بدین آموزه قرآنی به دیده تأمل و عبرت بنگرند:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى
فَبَشِّرْ عِبَادِ
الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ (زمر/ ۱۷ و ۱۸)

و کسانی که از عبادت و بندگی طاغوت‌ها (و قدرت‌های ضد الهی) دوری نموده و به سوی خدا بازگشتند بر آنان مژده باد، پس بندگان مرا بشارت

دهد.

آنان که سخن را با دقت می شنوند و بهترین آن را پیروی می کنند، آنانند که خداوند هدایتشان نموده و آنانند همان خردمندانند.

